

آیا معرفت اخلاقی ممکن است؟

(ارزیابی دیدگاه انتقادی راس شفرلندو در باب نظریه خطا)

محمدسعید عبداللّهی*

محمدعلی عبداللّهی**

چکیده

مدافعان نظریه خطا بر این باورند که هیچ‌گونه معرفت اخلاقی‌ای نمی‌توان یافت. آن‌ها اخلاق را تنها افسانه‌ای دل‌نشین می‌دانند که از نیاکان ما به‌ارث رسیده است. راس شفرلندو، فیلسوف اخلاق نام‌دار معاصر، معتقد است آنچه مدافعان نظریه خطا پی‌گیری می‌کنند تنها حمله به یک دیدگاه اخلاقی مشخص نیست، بلکه آنان در پی ناکارآمد کردن تمامی نظریه اخلاقی‌اند. به‌باور شفرلندو، پیروان نظریه خطا برای دفاع از مدعای خود باید نشان دهند که نخست، پذیرش اخلاق در گرو التزام به عینیت اخلاقی و مطلق بودن دلایل اخلاقی است و دوم آن‌که حتی در فرضی که اخلاق بر این دو پیش‌فرض بنا شده باشد، دست‌کم یکی از این دو پیش‌فرض کاذب است. در این مقاله با بررسی قوی‌ترین استدلال‌ها علیه عینیت اخلاقی از منظر شفرلندو و آشکار ساختن ناکارآمدی آن‌ها، نشان می‌دهیم که استدلال‌های مدافعان نظریه خطا علیه اخلاق عینی، در بهترین و قوی‌ترین حالت عقیم‌اند و بنابراین شکاکیت و عدم امکان معرفت اخلاقی دیدگاه درستی در باب اخلاق نیست.

کلیدواژه‌ها: نظریه خطا، معرفت اخلاقی، راس شفرلندو، شکاکیت اخلاقی.

* دانشجوی دکترای رشته فلسفه اخلاق، دانشکده الهیات، دانشگاه قم، m.saied.abdollahi@ut.ac.ir

** دانشیار رشته فلسفه، دانشگاه تهران (دانشکده‌گان فارابی) (نویسنده مسئول)، abdollahi@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۱۳



۱. مقدمه

در طول تاریخ فلسفه اخلاق، همواره نگرانی‌های شک‌گرایانه بسیاری درباره اخلاق پدید آمده است. شکاکیت درباره اخلاق در لباس‌های گوناگون و با استدلال‌های مختلفی رخ نمایانده است. آموزه‌های شکاکانه اهمیت معرفتی یا حجیت عقلانی اخلاق را به‌چالش می‌کشند. اگر حقیقت‌های اخلاقی‌ای که بتواند معلوم ما قرار گیرند وجود نداشته باشند، هیچ تضمینی بر وجود دلایلی برای پیروی از ملاحظات اخلاقی در اختیار نداریم. شکاکیت اخلاقی دیدگاهی است مبتنی بر این‌که عینیت‌گرایی اخلاقی نادرست است و بنابراین، هیچ قاعده و حقیقت اخلاقی عینی‌ای وجود ندارد. جوانب مثبت و منفی عینیت‌گرایی اخلاقی و شکاکیت اخلاقی بازتابی در آینه یک‌دیگرند. از این رو، مانند هر دو موضع متناقضی، یک دلیل بزرگ برای حمایت از یک طرف نارضایتی از طرف دیگر است. شاید بتوان گفت بزرگ‌ترین دلیلی که بسیاری از مردم شکاک اخلاقی‌اند این گمان است که اخلاق نمی‌تواند عینی باشد (Shafer-Landau 2012: 320).

هم‌چنین با یک بررسی تاریخی و فرهنگی چنین نمودار می‌شود که شکاکیت درباره حقیقت اخلاقی، فارغ از استدلال‌های شکاکانه، در فرهنگ‌های سکولار حیات و نشاط بیش‌تری دارد. با این‌همه، شکاکان درباره حقیقت اخلاقی در پاره‌ای موارد استدلال می‌کنند که دلایلی برای ورود به شیوه داوری اخلاقی درباره امور وجود دارد (کاپ ۱۳۹۹: ۷۸۴-۷۸۶). هریک از ما درباره اخلاق شک‌هایی داریم. بسیاری از این موارد بازتاب آشفتگی گاه‌به‌گاه ما درباره مسئله درست و نادرست بودن مسائل گوناگون اخلاقی است، اما نوع دیگری از شک نیز وجود دارد؛ شکی که می‌تواند تمام اعتماد ما به اخلاق را تضعیف کند. نوعی آشفتگی که به محتوای مسئله‌ای خاص در اخلاق ارتباط ندارد، بلکه به وضعیت آن مربوط می‌شود. نگرانی این است که شکاکیت اخلاقی انکار معیارهای اخلاقی و عینی صحیح است و بنابراین اخلاق دربردارنده هیچ‌گونه اقتدار واقعی و دارای هیچ‌گونه معرفت اخلاقی نیست.

سخن از معرفت اخلاقی از بنیادی‌ترین مسائل در فلسفه اخلاق است و رویکرد یک فیلسوف اخلاق در این زمینه ربط و نسبتی وثیق با دیگر گستره‌های فلسفه اخلاق دارد. بی‌گمان تازمانی که فیلسوف اخلاق موضع خویش را درباره این مسئله روشن نسازد، نمی‌تواند در دیگر حیطه‌های فرااخلاق، اخلاق هنجاری، و کاربردی ایده‌های خود را بیان کند. گفت‌و شنود درباره معرفت اخلاقی قدمتی به درازای تاریخ دارد و در دوره مدرن نیز پایگاه

آیا معرفت اخلاقی ممکن است؟ ... (محمدسعید عبداللہی و محمدعلی عبداللہی) ۹۱

ویژہای میان فیلسوفان اخلاق پیدا کرده است. یکی از مهم‌ترین رویکردهای شک‌گرایانہ کہ سویہای معرفت‌شناسانہ دارد نظریۂ خطا (error theory) است. از این رو می‌توان گفت کہ مسئلۂ شکاکیت اخلاقی و بہ‌طور مشخص نظریۂ خطا، کہ یکی از بارزترین نمودہای شکاکیت در اخلاق است، نقش و جایگاهی محوری در سپہر اخلاقی ایفا می‌کند. بنابراین فیلسوفان اخلاق باید با تحلیل و بررسی دقیق نظریۂ خطا دیدگاہ خویش را در باب این نظریہ و بہ‌تبع آن معرفت اخلاقی و اخلاق عینی مشخص کنند.

با نگاهی بہ جریان‌های کلیدی در صد سال گذشتۂ فلسفۂ اخلاق، درمی‌یابیم کہ فیلسوفان اخلاق واقع‌گرا دیدگاهی واضح و مشخص در این باب داشتہ‌اند. برخی از آن‌ها آشکارا بر این باورند کہ امور اخلاقی مسائلی یک‌سرہ جدا و مستقل از ما، روحیات، امیال، نگرش‌ها، و عقایدمان‌اند. در این رویکرد، امور اخلاقی کشف می‌شوند، نہ جعل؛ و باورها و احکام اخلاقی ما می‌توانند براساس انطباق یا عدم انطباق با واقعیات اخلاقی درست یا نادرست باشند (مک‌ناتن ۱۳۸۳: ۱۱، ۲۰؛ ۲۰۰۳: ۱۷). برخی معتقدند کہ حقایق اخلاقی وجود دارند و وجود و ماہیت آن‌ها مستقل از باورهای ما دربارهٔ درست و نادرست است. ہم‌چنین، احکام و اصطلاحات اخلاقی معمولاً بہ حقایق و ویژگی‌های واقعی اخلاقی اشارہ می‌کنند کہ بہ‌معنای باور معناشناختی است و امکان دست‌یابی بہ حداقل معرفت اخلاقی تقریبی وجود دارد کہ این نکته نیز بیان‌گر باور معرفت‌شناختی است (Brink 1986: 24). برخی نیز معتقدند کہ در وهلۂ نخست الفاظ و مفاهیم اخلاقی در بسیاری موارد اشارہ بہ ویژگی‌های اخلاقی دارند و در وهلۂ دوم بیانات و گفتہ‌های اخلاقی بیان‌گر گزارہ‌هایی‌اند کہ صدق و کذب‌بردارند و نکتهٔ دیگر این کہ واقعیت‌های اخلاقی مستقل از باورها و احساسات اخلاقی و ہم‌چنین آداب و رسوم‌اند (Sturgeon 1986: 116-117).

دیدگاہ نظریۂ خطا، همان‌گونہ کہ در ادامہ خواهد آمد، با نوشته‌های جی. ال. مکی آغاز شد و سپس، کسانی چون ریچارد جوینس با اصلاح و جرح و تعدیل‌های مختلف آن را ادامہ دادند. شاید بتوان گفت کہ تلاش‌های درخشانہ کہ با نام واقع‌گرایی جدید در اواخر قرن بیستم پا گرفت درواقع جوابی بہ دیدگاہ‌های مکی و پیروان او و تلاشی برای رهاشدن از چالشی بود کہ مکی برای واقع‌گرایان در اخلاق بہ‌وجود آورده بود. بنابراین، مکی و مدافعان او با نگرشی شکاکانہ و غیرواقع‌گرایانہ جریانی را بہ‌وجود آوردند کہ نظام‌یافتن افکار واقع‌گرایان در سپہر فلسفہ و بہ‌طور مشخص فلسفۂ اخلاق را در پی داشت.

۲. تعریف و تبیین نظریه خطا

نظریه خطا محور درباب فلسفه اخلاق رویکردی است مبتنی بر این که کسانی که از زبان اخلاق استفاده می‌کنند در بسیاری از موقعیت‌ها ادعاهایی را بیان می‌کنند که خطا در پی دارد. مفاهیم موجود در فلسفه اخلاق شیوه‌ای نادرست و همراه با خطا را برای تلقی عالم یا کاربست تعقل عملی پیش‌پای ما قرار می‌دهد. سایمون بلکبرن، فیلسوف نام‌آشنای انگلیسی، معتقد است که این نظریه به تأثیرگذارترین وجه خود از سوی مکی مطرح شده است (بلکبرن ۱۳۹۹: ۷۸). اسمیت با مثالی ساده روشن می‌کند که قائل بودن به نظریه خطا چگونه است. او می‌گوید شما به احتمال زیاد یک نظریه پرداز خطا در مورد افکار جادوگران یا گفتمان جادوگری هستید، چراکه معتقدید تنها در صورتی جادوگران می‌توانند وجود داشته باشند که زنانی با قدرت‌های ماورای طبیعی وجود داشته باشند، در نتیجه بر این باورید که هیچ‌کس نمی‌تواند قدرت‌های ماورای طبیعی داشته باشد و بنابراین معتقدید که هیچ جادوگری وجود ندارد (Smith 1994: 64). از این رو، اگر کسی بگوید که فلان زن یک جادوگر است، درمی‌یابیم که در داوری خود دچار خطایی ساختاری شده است. افرادی مانند مکی، جویس، و اولسون بر این باورند که ما باید همان‌طور که در مثال جادوگر رفتار کردیم درباب اخلاق نیز نظریه پرداز خطا باشیم و اخلاق به همان میزان داستان و خرافه است که ماجرای جادوگر.^۱

اخلاق: اختراع درست و نادرست (Ethics: Inventing Right and Wrong) نام کتابی بود که جان لزلی مکی، فیلسوف مهم استرالیایی، در سال ۱۹۷۷ نگاشت. پس از نام کتاب، که آشکارا تعبیری کنایه‌آمیز دارد، مکی کتاب خود را نیز با این جمله آغاز می‌کند که هیچ ارزش عینی‌ای وجود ندارد (Mackie 1977: 15). مکی درباب اثبات این که ارزش‌ها عینی نیستند و یک‌سره ذهنی‌اند مقاله مهمی به نام «ذهنیت ارزش‌ها» (The Subjectivity of Values) دارد. وی خاستگاه احکام اخلاقی را امیال ذهنی آدمیان می‌داند. در نظر او احکام اخلاقی به هیچ‌رو توصیف واقعیت‌ها نیستند. در نگاه مکی ارزش‌های اخلاقی مستقل از امیال، حالات روحی و روانی اشخاص، و عواطف ما آدمیان وجود ندارد. وی نه تنها ارزش‌های اخلاقی را ذهنی می‌داند، بلکه بر این باور است که ارزش‌های زیبایی‌شناسانه نیز یک‌سره در قلمرو ذهن تعریف می‌شوند (ibid.). مکی معتقد است که در این شرایط ما با مشکلی معرفت‌شناسانه روبه‌رویم که دشواری فهم و درک ما از ارزش‌های اخلاقی را به‌رخ می‌کشد، چراکه ارزش‌های عینی حتی اگر موجود باشند، تنها صفاتی عجیب و غریب‌اند که به هیچ‌روی نمی‌توانند راهنمای عمل و انگیزاننده ما برای رفتارهای اخلاقی باشند (Mackie 1988: 49). باید توجه کرد که مکی و دیگر مدافعان نظریه

آیا معرفت اخلاقی ممکن است؟ ... (محمدسعید عبداللہی و محمدعلی عبداللہی) ۹۳

خطا تمام تلاششان نشان دادن این نکته است که احکام و ادعاهای اخلاقی وجود چیزهایی را که به هیچ رو وجود ندارد پیش فرض در نظر گرفته اند.

شاه بیت سخنان مکی درباره اثبات ادعاهای خویش درباب ذهنی بودن ارزش ها در دو استدلال او، یعنی «استدلال از راه نسبیت» (argument from relativity) و «استدلال از راه عجیب بودن» (argument from queerness) آمده است. وی در استدلال از راه نسبیت به اختلاف و تفاوت فرهنگ های موجود می پردازد و در نتیجه به گوناگونی و تفاوت احکام اخلاقی در فرهنگ ها و زمان های مختلف اشاره می کند. مکی پای شهودهای اخلاقی را پیش می کشد و از این ره گذر متعدد بودن قوانین اخلاقی در فرهنگ های گوناگون را نشان می دهد. او با نمونه هایی که بیان می کند نشان می دهد برخی از امور در بسیاری از جامعه ها بی اندازه ناپسندند، در حالی که در جوامعی دیگر بی آن که مذموم شمرده شوند بسیار رایج اند؛ بنابراین نمی توان در اخلاق انتظار نوعی کلیت پذیری را داشت (McDowell 1998: 109). در نگاه مکی ما هیچ گونه دلیل موجهی نداریم که واقعیات اخلاقی عینی اند و اگر تصور می کنیم که برخی امور به طور عینی درست یا غلط اند، برای نمونه شادی بهتر از رنج و درد است، این ها تنها ترجیحات ذهنی آدمیان اند؛ اگر دیگرانی آن ها را بپذیرند، باز هم یک توافق بیناذهنی است. بنابراین زمانی که با محک فلسفه به داوری های اخلاقی خویش می نگریم ناچار باید بگوییم که عینیت اخلاقی وجود ندارد. هم چنین، نکته ای که برخی از فیلسوفان بدان توجه می دهند اهمیت دارد و آن این که در نگاه مکی ادعاها و باورهای اخلاقی، چه موجه و چه ناموجه، هیچ ارزشی ندارند و یک سره غلط و نادرست اند (Sayre-McCord 2010: 467).

همان طور که از نام کتاب مکی برمی آید، او اخلاق را یک اختراع می داند؛ اما اگر فرض کنیم که مکی درست می گوید و این امور اختراع ماست، باید توجه داشت که برای نمونه ما به درستی درمی یابیم که راست گویی هیچ بدیلی ندارد. باری، حتی اگر از همان ابتدای کار، آن گونه که مکی اشاره کرد، همه مفاهیم اخلاقی خود را اختراع کنیم، هم چنان اخلاق یک موضوع عینی خواهد بود، یعنی این که آن امور اخلاقی به راستی کار می کنند و کار بست آن ها در زندگی نقش دارد. بنابراین موضوعی برای کشف وجود دارد. اخلاق کشف آن چیزی است که به منافع و نیازهای بشر خدمت می کند؛ کشف آن اصول و منش هایی که به نیکوترین شکل زندگی خوب فردی و اجتماعی را ترویج کند (Pojman 2011: 227).

برخی از فیلسوفان مانند مایکل اسمیت (Michael Smith) نیز بر این عقیده اند که سال ها پیش مکی نخستین گام را برای اثبات نظریه خطا محکم برداشت و پس از انتقادهای اولیه ای که

افرادی مانند سایمون بلکبرن (Blackburn) و مک داول (McDowell) به او داشتند، کم‌کم شرایط تغییر کرد و بسیاری از فیلسوفان اخلاق مانند جویس، لوئیس (Lewis)، و گارنر (Garner) به تأیید و تحسین مکی پرداختند. حال امروزه پس از گفت‌وگوهای بسیار در باب نظریه خطا و شنیدن آرای موافق و مخالف، چه دیدگاهی درست است؟ آیا باید هنوز مکی را ستود یا نه؟ اسمیت می‌گوید من نیز در گذشته با مکی هم‌داستان بودم، اما پس از تحقیق و بررسی آزمایش‌های مختلف به این باور رسیدم که طرح مکی شکست می‌خورد (Smith 2006: 119).

ازسویی، یک از باورهای رایج میان بسیاری از فیلسوفان این است که خاستگاه نظریه خطا را باید در آرای هیوم، فیلسوف نام‌دار اسکاتلندی، یافت. اولسون (Jonas Olson) معتقد است که اگرچه در وهله اول چنین به نظر می‌آید، اما نمی‌توان به‌شکلی قاطعانه چنین نسبتی داد. در نگاه اولسون، مفسران رویکردهای فرااخلاقی بسیار متنوعی به هیوم نسبت داده‌اند. سؤال اصلی این است که آیا هیوم یک نظریه‌پرداز خطا در اخلاق است یا خیر؟ (Olson 2014: 21)

ریچارد جویس یکی دیگر از مدافعان برجسته و مهم نظریه خطاست.^۲ وی در باب نظریه خطا بر این عقیده است که فیلسوفی که دل در گرو نظریه خطا دارد می‌گوید اگرچه احکام اخلاقی معطوف به صدق‌اند، اما هیچ‌گاه یارای رسیدن به صدق را ندارند. شاید بتوان چنین گفت که نظریه‌پرداز ایده خطا درباره اخلاق موضعی دارد که شخص خدا‌باور در باب دین دارد، به این بیان که در نگاه اشخاص خدا‌باور، وقتی یک شخص دین‌دار می‌گوید «خدا وجود دارد» سخن از چیزی می‌گوید که معطوف به صدق است؛ بنابراین ناشناخت‌گرایی از منظر خدا‌باور مسئله موجه و معقول نیست، اما در آن سوی کارزار، خدا‌باور این ادعا را یک‌سره کاذب می‌داند. در نظر او نحوه مواجهه دین‌داران با این مسائل دچار خطا است (Joyce 2021: 22).

جویس در کتاب مهم خود با نام *اسطوره اخلاق* (*The Myth of Morality*) که در سال ۲۰۰۱ منتشر کرد به تفصیل در باب نظریه خطا و مسائل مرتبط با آن توضیح می‌دهد؛^۳ اما شفرلندو معتقد است که جویس در آثار خود سعی می‌کند با دفاع از نظریه خطا اخلاق را به‌اندازه یک داستان تخیلی پایین آورد و بگوید که اعتبار و پایگاه ادعاهای اخلاقی، درست به‌اندازه ادعاهایی که پرستندگان باستانیِ خدایان خورشید مطرح می‌کردند، بی‌اعتبار است. شفرلندو بر این باور است که جویس با پیش‌کشیدن مثال «اسب تک‌شاخ» (unicorn) و مفهوم گزاره‌های غیرقابل مذاکره (non-negotiable) به‌دنبال آن است که دفاعی جانانه و محکم از نظریه خطا داشته باشد (Shafer-Landau 2005: 108). گزاره‌های غیرقابل مذاکره به‌لحاظ مفهومی گزاره‌هایی‌اند که در درون نظریه‌ها گنجانده شده‌اند و نقش ویژه‌ای در آن دارند. این

آیا معرفت اخلاقی ممکن است؟ ... (محمدسعید عبداللہی و محمدعلی عبداللہی) ۹۵

گزاره‌های غیرقابل مذاکره از نظر مفهومی شرایطی ضروری‌اند، به گونه‌ای که نادرستی آن‌ها کل بنای ایده‌ای را که بر پایه‌های آن‌ها بنا شده است تضعیف می‌کند؛ برای نمونه، این که شیء مورد بحث شبیه اسب است و یک شاخ از پیشانی آن بیرون می‌آید. هر چیزی که نتواند این الزامات را برآورده کند نمی‌تواند واجد شرایط تک‌شاخ باشد. از آنجاکه درواقع هیچ چیز این الزامات را برآورده نمی‌کند، ما حق داریم درمورد هرگونه ادعای صادقانه مبنی بر وجود تک‌شاخ‌ها یک نظریه‌پرداز خطا باشیم.

در نگاه شفرلندو، جوینس خط استدلال مشابهی را در دفاع از نظریه خطا دنبال می‌کند. در گام اول آن چیزی را که از نظر مفهومی درمورد اخلاق غیرقابل مذاکره است مشخص می‌کند و در گام دوم استدلال می‌کند که این عنصر ضروری به دست نمی‌آید، به این بیان که دلیل مطلق در اخلاق وجود ندارد. نتیجه این است که اخلاق یک داستان تخیلی است. شفرلندو می‌گوید حال باید دید عنصر غیرقابل مذاکره اخلاق چیست؟ جوینس آن را به عنوان قدرت دلیل مطلق می‌شناسد، به این بیان که الزاماً خواسته‌های اخلاقی دلایلی را به عاملان اخلاقی عرضه می‌کنند و این کاملاً مستقل از این است که آیا تقاضای اخلاقی اصلاً برای ارضای علایق یا تأمین خواسته‌ها یا نیازهای فرد مفید است یا نه. خود مفهوم تقاضای اخلاقی این فرض را به همراه دارد که چنین خواسته‌هایی دلیلی را بر عاملان اخلاقی تحمیل می‌کنند، صرف‌نظر از این که انجام این کار به اهداف آن‌ها کمک می‌کند یا نه (ibid.: 108-109). دلایل اخلاقی مطلق (categorical moral reasons) دلایلی‌اند که عاملان اخلاقی صرف‌نظر از این که یک یا چند خواسته آن‌ها را برآورده می‌کند یا خیر بدان عمل می‌کنند. برای نمونه، شخصی دلایل اخلاقی قاطعانه‌ای برای کمک به فقرا دارد، صرف‌نظر از این که انجام این کار میل او برای تحسین شدن توسط دیگران را برآورده می‌کند یا خیر^۴ (Kalf 2018: 4).

باری، جوینس وجود دلایل مطلق را باور ندارد و از آنجاکه اخلاق به چنین دلایلی بستگی دارد، ادعاهای اخلاقی هرگز صادق نیستند. نتیجه‌گیری ریچارد جوینس با نظریه خطا یا اشکال مختلف غیرشناخت‌گرایی سازگار است. این که آیا ما دچار خطا شده ایم بستگی به ماهیت مفروضات غیرقابل مذاکره ما درمورد اخلاق دارد. جوینس بر این باور است که درک معمولی ما از اخلاق دربردارنده یک فرض اساسی است که نمی‌توان آن را اثبات کرد. فرض غیرقابل اثبات جوینس این است که وظایف اخلاقی دلایلی مطلق ایجاد می‌کند. این فرض نادرست است و از این رو خطاست.

شفرلندو اما معتقد است که ریچارد جویس در به سامان‌رساندن نظریه خطا ره به جایی نمی‌برد. نخست این که مشخص نیست به تعبیر جویس دلایل مطلق از نظر مفهومی عنصر غیرقابل مذاکره اخلاق باشند. افزون‌براین، حتی اگر با روش و شیوه تحلیل جویس همراه شویم، استدلال‌های جویس در برابر چنین دلایلی ناکافی است (Shafer-Landau 2005: 117-118). در این قسمت از مقاله تنها به دنبال بیان رویکردهای اصلی به نظریه خطاییم و در ادامه مقاله، یعنی بخش استدلال‌های مدافعان نظریه خطا و استدلال برپایه دلایل مطلق، پاسخ شفرلندو را به مسئله پیش‌فرض بودن دلایل مطلق در اخلاق می‌آوریم.

شفرلندو نیز برای توضیح نظریه خطا مانند جویس به قیاس متوسل می‌شود. او می‌گوید نظریه پردازان خطا و خداناباوران هر دو شکاک‌اند. خداناباوران حقیقت یک جهان‌بینی را که به طور گسترده پذیرفته شده است انکار می‌کنند. آن‌ها این کار را با تلاش برای مشخص کردن خطایی انجام می‌دهند که گفته می‌شود در قلب ساختار و نظامی است که با آن مخالف‌اند. خداناباوران نظریه پردازان خطا در مورد دین‌اند. آن‌ها معتقدند که هیچ ویژگی مذهبی‌ای در جهان وجود ندارد، هیچ ادعای دینی درست نیست، و دین‌داران در تلاشی شکست‌خورده به دنبال بیان حقیقت در مورد خدایند. البته خداناباوران تنها در صورتی می‌توانند با موفقیت از دیدگاه خود دفاع کنند که بتوانند نشان دهند اشتباهی در دل اعتقاد دینی وجود دارد. هم‌چنین نظریه پردازان خطا در اخلاق تنها در صورتی می‌توانند نظر خود را اثبات کنند که بتوانند نشان دهند در قلب اخلاق نقصی مهلک وجود دارد (Shafer-Landau 2012: 308).

۳. تحلیل ادعاهای بنیادین نظریه خطا از منظر شیفرلندو

نظریه پردازان نظریه خطا سقف ادعاها و نتیجه‌گیری خویش را بر ستون شک و تردیدهای بسیاری بنا کرده‌اند. این که اخلاق یک‌سره امری دروغین است هیچ اقتدار و مرجعیتی ندارد و تنها افسانه‌ای دل‌نشین است. چنین شک و تردیدهایی برای بسیاری چنین باوری را پدید می‌آورد که قواعد اخلاقی براساس خرافه، جهل، و ترس‌های بشری بنا نهاده شده است و از این رو بی‌راهه نیست که هیچ مسیری برای دستیابی به معرفتی اخلاقی پیش چشم نباشد. راس شفرلندو، فیلسوف نام‌دار آمریکایی که سال‌هاست در زمینه‌های مختلف فلسفه اخلاق و به طور مشخص فرااخلاق پژوهش می‌کند و قلم می‌زند، بر این باور است که نظریه خطا بر سه ادعای محوری و بنیادین استوار می‌شود و براساس این سه مدعا، نظریه خطا نتیجه خود را بروز می‌دهد:

آیا معرفت اخلاقی ممکن است؟ ... (محمدسعید عبداللّهی و محمدعلی عبداللّهی) ۹۷

(الف) در جهانی که در آن زندگی می‌کنیم هیچ ویژگی اخلاقی‌ای (moral features) نمی‌توان یافت. درباب هیچ چیز اخلاقاً خوب/ بد یا درست/ نادرست و فضیلت‌مندانه/ غیرفضیلت‌مندانه نمی‌توان سخن گفت. باری، ما می‌توانیم فهرستی طولانی را سیاهه کنیم که در آن کیفیت‌های علمی مختلفی در این جهان وجود دارند، مانند مدور یا مستطیل بودن، مایع یا جامد بودن، اندازهٔ قد افراد، متقارن بودن، و ...، اما در این فهرست هیچ کدام از ویژگی‌های اخلاقی جایی نخواهند داشت.

(ب) هیچ کدام از داوری‌های اخلاقی‌ای (moral judgments) که ما انجام می‌دهیم صادق (true) نیستند، اما چرا چنین است؟ هیچ چیزی وجود ندارد که داوری‌های اخلاقی یادشده بتوانند درمورد آن‌ها صادق باشند. هیچ واقعیت اخلاقی‌ای را نمی‌توان پیدا کرد و هیچ ادعای اخلاقی‌ای بهره‌ای از صحیح بودن نمی‌برد.

(ج) داوری‌های اخلاقی خالصانه (sincere) ما در تلاش خود برای توصیف ویژگی‌های اخلاقی چیزهای مختلف آشکارا شکست می‌خورند و درست به همین دلیل است که در بزنگاهی که تلاش می‌کنیم با کمک اصطلاحات اخلاقی بیندیشیم در مسیر اشتباه گام برمی‌داریم. ما همواره در پی آنیم که درمقام داوری اخلاقی با توصیف ویژگی‌های اخلاقی امور ادعاهایی درست داشته باشیم، اما از آن‌جا که هیچ ویژگی اخلاقی‌ای در میدان واقعیت وجود ندارد، راه غلط را می‌پیماییم (Shafer-Landau 2019: 30). سه موردی که بیان شد تقریر شفرلندو از اصلی‌ترین ادعاهای مدافعان نظریهٔ خطاست. این مدافعان پس از ابراز ادعاهای بنیادین خود چنین نتیجه می‌گیرند:

هیچ معرفت اخلاقی‌ای وجود ندارد. از آن‌جا که حقیقت اخلاقی‌ای نمی‌توان یافت و معرفت نیز برای پدیدآمدن نیاز به حقیقت دارد، بنابراین نباید بیهوده به دنبال معرفت اخلاقی بود.

۴. مهم‌ترین استدلال‌های مدافعان نظریهٔ خطا از منظر شفرلندو و پاسخ به آن‌ها

نظریهٔ خطا یک نگرانی دیرینه درباب اخلاق است؛ این که اخلاق تنها یک داستان است که توانسته شماری از فیلسوفان را قانع کند (Shafer-Landau 2005: 108). باتوجه به ایدهٔ نظریهٔ خطا، اگر کسی خود را متعهد به اخلاق بداند، دچار خطایی بزرگ شده است. طبق این رویکرد، تمامی دیدگاه‌های اخلاقی به یک میزان تهی از هرگونه حقیقت و درستی‌اند، اما باید به این نکتهٔ محوری نیز توجه کرد که مدافعان نظریهٔ خطا نیز راه آسانی را برای به‌کرسی‌نشاندن ادعاهای خود ندارند. چه خطایی وجود دارد که اخلاق را به ورطهٔ ویرانی می‌کشاند؟ آیا تمامی

نظریه‌پردازان نظریه خطا بر خطایی ویران‌گر و واحد اتفاق‌نظر دارند؟ یا آن‌که می‌توان خطاهای بسیاری را برشمرد و از این ره‌گذر بی‌شمار نظریه خطا را تقریر کرد؟

فیلسوف آمریکایی معاصر معتقد است که همه مدافعان نظریه خطا بر این باورند که آن خطای ویران‌گری که اخلاق را یک‌سره نابود می‌کند این پیش‌فرض است که شاخص‌های اخلاقی عینی‌ای (objective moral standards) وجود دارد که می‌توانیم از ره‌گذر آن‌ها دلایلی مطلق فراچنگ آوریم. حال اگر مدافعان نظریه خطا بتوانند با مدعاهای خود ثابت کنند که چنین پیش‌فرضی خطاست، می‌توانند با خیالی آسوده از بی‌اعتباری اخلاق سخن بگویند (Shafer-Landau 2019: 31). از طرفی، دو مسئله محوری دیگر نیز وجود دارد که ایده‌پردازان نظریه خطا باید توضیح قانع‌کننده‌ای در باب آن ارائه دهند: نخست آن‌که پذیرش اخلاق در گرو التزام به عینیت اخلاقی و مطلق‌بودن دلایل اخلاقی است؛ و دوم آن‌که حتی در فرضی که اخلاق بر این دو پیش‌فرض بنا شده باشد دست‌کم یکی از این دو پیش‌فرض کاذب است.

باتوجه به مطالبی که پیش‌تر بیان شد، اکنون باید به استدلال‌های مدافعان نظریه خطا بپردازیم و عیار استدلال‌های آنان را بر ضد عینیت‌داشتن شاخص‌های اخلاقی بسنجیم و ببینیم آیا آن‌ها در بهترین و قوی‌ترین برهان‌های خویش یارای آن را دارند که مدعاهای خویش را اثبات کنند و نشان دهند که معرفت اخلاقی تنها یک سراب است یا آن‌که استدلال‌هایشان عقیم می‌ماند و ما هم‌چنان می‌توانیم مسیر دستیابی به معرفت اخلاقی را پیش‌رو داشته باشیم.

از آن‌جاکه ارزیابی تمامی استدلال‌های نظریه‌پردازان خطا مقدور نیست، ناچار چند استدلال را که در نگاه شفرلندو مهم‌ترین آن‌ها به نظر می‌رسد بررسی می‌کنیم و نشان خواهیم داد که چگونه این استدلال‌ها ره به جایی نخواهند برد.

۱.۴ استدلال بر پایه اختلاف‌نظر (disagreement)

از دیرباز همواره یکی از راه‌های موجود برای به‌چالش کشیدن عینیت در اخلاق سخن از وجود اختلاف‌نظرهای بسیار در اخلاق بوده است. استدلال براساس اختلاف‌نظر استدلالی سستی است که از یک مشاهده ابتدایی سرچشمه می‌گیرد و آن این‌که اختلاف‌نظر در اخلاق بسیار بیش‌تر از علم است و یک توضیح آماده برای این مسئله وجود دارد. دانشمندان در تلاش برای درک ماهیت واقعیت عینی‌اند، درحالی‌که در اخلاق واقعیت عینی قابل‌کشف نیست (Shafer-Landau 2012: 327). برای نمونه، اختلاف‌هایی که در علوم تجربی وجود دارند قابل‌مقایسه با اختلاف‌های موجود در اخلاق نیستند و بسیار کم‌ترند. دانشمندان در علوم مختلف تجربی در

ہر جای دنیا کہ باشند می‌توانند بہ راحتی با ادبیاتی مشترک بر سر حقایق مختلفی توافق کنند، بدون این کہ پیش فرض‌های قومیتی، دینی، و فرهنگی‌شان روی آن‌ها تأثیر بگذارد، حال آن کہ در اخلاق چنین نیست و دیدگاه‌های ما آشکارا تأثیر گرفته از محیط، قومیت، و فرهنگی است کہ در آن زیست داشته‌ایم. نحوہ‌ای کہ ما را بار آورده و تربیت کرده‌اند نقش مهمی در ایده‌ها و داوری‌های اخلاقی ما دارد.

جی. ال. مکی کہ پیش تر در باب دیدگاه او دربارهٔ نظریۂ خطا سخن آمد نیز بر این باور است کہ اخلاق یک سرہ براساس این پیش فرض کاذب بنا شدہ است کہ ارزش‌های عینی اخلاقی وجود دارند. او برای اثبات ادعای خویش از این رویکرد بہرہ‌مند می‌شود. مکی در استدلال خویش بر این عقیدہ است کہ اگر ما ارزش‌های عینی داشته باشیم، دیگر در جوامع نباید تفاوتی در ارزش‌ها ببینیم. او با استفادہ از این نکته کہ ارزش‌های اخلاقی در جوامع گوناگون متفاوت اند بہ این نتیجہ می‌رسد کہ ارزش‌های اخلاقی عینی نیستند، درحالی کہ نخست باید اثبات کند کہ آیا میان اختلاف بین ارزش‌های اخلاقی و ذہنیت آن‌ها ارتباطی منطقی وجود دارد یا نہ؟ افزون بر این، می‌توانیم وجود اختلاف در داوری‌های اخلاقی را یک سرہ برخاستہ از ذہنی بودن این امور ندانیم. از طرفی، همان گونه کہ عام بودن یک موضوع و عدم اختلاف در باب آن گواہ صدق آن نیست، عدم عمومیت و وجود اختلاف ہم نمی‌تواند بیان گر کذب آن باشد. بنابراین، وجود اختلاف در زمینۂ اخلاق و احکام و داوری‌های آن نیز بیان گر ذہنی بودن آن نیست. ہم چنین می‌توان برخی از تفاوت‌های موجود در فرهنگ را صرفاً ظاہری دانست و آن را در اصول و احکام وارد ندانست. تنوع فرهنگی، با ہمۂ توضیحاتی کہ مکی می‌دهد، استدلال نیرومندی در برابر ہستۂ عینی اخلاق ایجاد نمی‌کند. اختلاف نظرهای اخلاقی می‌تواند برخاستہ از نادانی، خامی، بی تفاوتی اخلاقی، خرافہ، یا یک مرجعیت غیر عقلانی باشد (Pojman 2011: 229). اما راس شفرلندو (Shafer-Landau 2019: 30) در کتاب خود این استدلال مدافعان نظریۂ خطا را بہ این شکل تحلیل و صورت بندی منطقی می‌کند:

۱. اگر افرادی خردمند، آگاہ، و بہ دور از ہر گونه تعصب و پیش داوری ہمارہ در باب ادعایی اختلاف نظر داشته باشند، آن ادعا بہ گونه‌ای عینی صادق نیست.

۲. این گونه افراد خردمند، آگاہ، و بہ دور از ہر گونه تعصب و پیش داوری ہمارہ در باب ہمۂ ادعای اخلاقی اختلاف نظر دارند.

۳. نتیجہ: هیچ کدام از ادعای اخلاقی از نظر عینی صادق نیستند.

حال باید صدق و کذب دو مقدمه این استدلال را بسنجیم. با نگاهی گذرا به تاریخ استدلال‌ها در دانش‌های مختلف و علوم تجربی به‌سادگی می‌توان نمونه‌های نقض بسیاری را طرح کرد. مگر نه آن‌که فیلسوفان برای سالیان سال درباب وجود خداوند بحث می‌کنند و اختلاف‌نظرهای بسیاری نیز میان آنان وجود دارد؟ شیمی‌دانان و فیزیک‌دانان بسیاری نیز در امور گوناگون، از ساختمان اتم گرفته تا دیگر مسائل، با یک‌دیگر اختلاف‌نظر دارند، با این‌همه، در هریک از علوم یادشده، حقیقت‌های عینی مختلفی وجود دارد. بنابراین می‌توان گفت مقدمه نخست کاذب است.

ازسویی، درباب مقدمه یادشده نیز اختلاف‌نظرهای بسیاری وجود دارد. افرادی بسیار خردمند و آگاه درباب صدق و کذب این مقدمه استدلال می‌آورند. بنابراین، وجود چنین اختلاف‌نظری به‌هیچ‌رو مانع دست‌کشیدن از حقیقت عینی نمی‌شود و اختلاف‌نظرها با عینی‌بودن اخلاق سازگار است (ibid.: 32). درباب مقدمه دوم نیز می‌توان گفت که ادعای گزافی است که نیاز به تحقیقی ویژه دارد و چنین قاطعانه گفتن آن روا نیست. شاید در یک مسئله اخلاقی همواره اشخاصی باشند که مخالف دیگران فکر کنند، اما این امکان نیز وجود دارد که آن افراد کاملاً خردمند و آگاه نباشند.

همان‌گونه‌که آمد، شفرلندو به‌درستی دریافته است که مسئله اختلاف‌نظر یکی از دست‌مایه‌های مهم مدافعان نظریه خطا و دیگر منتقدان اخلاق عینی است. تلاش وی در به‌دست‌دادن صورت‌بندی منطقی قابل‌تأمل است. وی هم‌چنین تلاش می‌کند تا با موردخدا به‌دست‌دادن دو مقدمه استدلال منتقدان را ناکارآمد سازد، اما نکاتی که در رد دو مقدمه می‌آورد بسیار اجمالی و کم‌توان است، حال آن‌که افراد دیگری در رد این دو مقدمه نکاتی پرمایه و دقیق گفته‌اند که برای نمونه به دیدگاه لوئیس پویمن، فیلسوف نام‌دار آمریکایی، اشاره شد.

۲.۴ استدلال برپایه دلایل مطلق (categorical reasons)

یکی از استدلال‌هایی که برخی از فیلسوفان اخلاق علیه عینیت اخلاق مطرح می‌کنند درباب چگونگی امکان دلایل مطلق است. برای آن‌ها فهم و تحلیل این مسئله بسیار دشوار است. خاستگاه این استدلال ریشه در تحلیل وظیفه‌های اخلاقی دارد. وظیفه‌های اخلاقی در دل خود قدرتی ویژه دارند که آدمی را مجاب می‌کنند که به آن وظیفه‌ها عمل کند؛ گویی در درون خود دلایلی دارند. اگر وظیفه من است که به همشهری سیل زده‌ام کمک کنم، در این هنگام دلیل بسیار خوبی برای انجام این کار دارم؛ اما این‌ها همه ویژگی دلایل اخلاقی غیرهمگانی است،

آیا معرفت اخلاقی ممکن است؟ ... (محمدسعید عبداللہی و محمدعلی عبداللہی) ۱۰۱

چراکه دلایل من برای پاره‌ای از کارها وابسته به چیزهایی است که برای من به‌شخصه اهمیت دارند و مطلق نیستند؛ اما باید توجه کرد که دلایل برخاسته از اخلاق مطلق‌اند و فارغ از این‌که ما به چه چیز اهمیت می‌دهیم، دربردارندهٔ اوضاع و احوال همهٔ انسان‌هاست. شفرلندو چنین صورت‌بندی منطقی‌ای از این استدلال مدافعان نظریهٔ خطا به‌دست می‌دهد:

۱. اگر وظایف اخلاقی عینی‌ای وجود داشته باشد، بنابراین دلایل مطلق برای فرمان‌برداری از این وظیفه‌ها باید وجود داشته باشد.

۲. هیچ‌گونه دلیل مطلق وجود ندارد.

۳. نتیجه: هیچ وظیفهٔ اخلاقی عینی‌ای وجود ندارد (Shafer-Landau 2019: 34).

آن‌چه در وهلهٔ نخست روشن است صحیح‌بودن این استدلال از نظر منطقی است. بنابراین فیلسوفانی که دل در گرو اخلاق عینی و معرفت اخلاقی دارند باید یکی از دو مقدمهٔ استدلال را رد کنند. درباب مقدمهٔ نخست می‌توان چنین گفت که شماری از مردم امور اخلاقی‌ای را که موردالزام اخلاق است بدون داشتن هیچ دلیلی انجام می‌دهند. بنابراین چنین نیست که همواره وظایف اخلاقی عینی باید دلایلی را نیز برای عمل دراختیار شخص قرار دهند.

هم‌چنین می‌توانیم با دفاع از مقدمهٔ نخست تنها به انکار مقدمهٔ دوم مبادرت ورزیم، به این بیان که وظایف اخلاقی عینی وجود دارند و به‌درستی هم دلایل مطلق برای ما به‌ارمغان می‌آورند. شفرلندو تلاش می‌کند با آوردن یک نمونه مخاطب خویش را قانع کند. فرض کنید درحال گشت‌وگذار در مسیری صخره‌ای هستید؛ در این هنگام شخص غریبه‌ای را می‌بینید که بی‌توجه در شرف افتادن و سقوط است. برای آگاه‌کردن او از این خطر دلیلی وجود دارد، دلیلی که شما را نیز در بر می‌گیرد، اگرچه ذره‌ای به آن شخص اهمیت ندهید یا تشویق‌های دیگران پس از آگاهی از ماجرا به حال شما تفاوتی نکند. باری، برای آگاهی‌بخشیدن شما به آن شخص چیزی وجود دارد، چیزی که کار شما را توجیه می‌کند و از آن حمایت می‌کند و بدان مشروعیت می‌بخشد (ibid.). بنابراین و باتوجه‌به سخن شفرلندو، این‌ها همه یعنی شما دلیل خوبی در اختیار دارید که به آن شخص کمک کنید، گرچه نتیجهٔ آن برای شما هیچ اهمیتی نداشته باشد.

شفرلندو در بررسی و ناکارآمدکردن این استدلال به‌درستی درپی پررنگ‌کردن سویه‌های روان‌شناختی عامل‌های اخلاقی است، یعنی همان انگیزه‌هایی که از بیرون به ما انسان‌ها تحمیل می‌شود و نقش دلیل‌هایی مطلق را برای عامل‌های اخلاقی ایفا می‌کند. در این جا گسترهٔ دلایل به‌خودی‌خود گسترده می‌شود و دربردارندهٔ انگیزه‌ها و عواطف و دیگر مسائلی می‌شود که روی

این انسان گوشت و پوست‌دار تأثیرگذار است. از این‌رو امکان دارد وظایف اخلاقی عینی به‌ظاهر دلایلی برای عمل نزد عامل اخلاقی نداشته باشد، اما سوییۀ دیگری وجود داشته باشد که او را به انجام آن وظیفه رهنمون کند. مثال فردی که در حال سقوط از صخره است نیز در همین فضا فهم می‌شود. امروزه فیلسوفان اخلاق بیش‌تر از هر زمان دیگری به اهمیت دلیل و انگیزه برای عمل توجه می‌کنند و حتی در پاره‌ای از موارد از روان‌شناسی اخلاق نیز بهره می‌برند.

۳.۴ استدلال براساس خداناباوری

استدلال دیگری که علیه عینی‌بودن اخلاق اقامه می‌شود آبشخوری سستی دارد. برخی بر این باورند که وجود اخلاق با وجود خداوند گره خورده است. اگر خدایی وجود نداشته باشد، اخلاق نیز سراسر دروغ و خرافه است. مادامی‌که بنیان اخلاق مبتنی بر خداوند نباشد و از جانب او نیامده باشد، هیچ بهره‌ای از حقیقت ندارد. بنابراین این استدلال را شماری از خداناباوران پذیرفته‌اند و بدان تمسک می‌جویند.

شفرلندو این استدلال را نیز چنین صورت‌بندی منطقی می‌کند:

۱. اخلاق تنها زمانی عینی است که خداوند وجود داشته باشد.

۲. خدا وجود ندارد.

۳. نتیجه: اخلاق عینی نیست (ibid.: 32).

مقدمۀ نخست ریشه در این فرض دارد که هر قانونی نیاز به قانون‌گذار دارد. قانون‌های اخلاقی نیز به‌سان دیگر قوانین نیاز به یک قانون‌گذار دارند. از آن‌جاکه قوانین باید عینی باشند، پس باتوجه‌به تعریف عینی‌بودن، نمی‌توان فرض کرد که انسان‌ها قانون‌گذار چنین قوانینی باشند، چراکه می‌دانیم حقیقت‌های عینی جدا از نظر انسان‌ها صادق‌اند. بنابراین تنها خداوند قادر است چنین قوانینی را فراهم کند.

شفرلندو بر این باور است که اگر دیدگاه خداناباوری را صادق در نظر بگیریم، آن‌گاه پیش‌فرضی که گفته شد یک‌سره کاذب خواهد بود و هیچ قانونی به قانون‌گذار نیاز ندارد، اما در نگاه خداناباوران قانون‌های عینی مانند دیگر قانون‌ها در فیزیک، منطق، و ... وجود دارند. حال تصور کنید خداوند وجود ندارد. چه اتفاقی می‌افتد؟ این قوانین واضعی ندارند. ما این قوانین را کشف کرده‌ایم و واژه‌هایی را خلق می‌کنیم تا به‌کمک آن‌ها این قوانین را توصیف کنیم. از طرفی، صدق آن‌ها عینی است، نه ذهنی و صدق آن‌ها به‌هیچ‌رو به این دلیل نیست که ما آن‌ها را صادق می‌دانیم (Shafer-Landau 2012: 329). شفرلندو با اشاره به استدلال خداناباوران و

آیا معرفت اخلاقی ممکن است؟ ... (محمدسعید عبداللہی و محمدعلی عبداللہی) ۱۰۳

باتوجه به دیدگاه آن‌ها سعی در به چالش کشیدن این استدلال دارد. وی معتقد است که شخص خدا ناباور این نکته را می‌پذیرد که قانون‌های عینی مختلفی در دیگر علوم وجود دارد، قوانینی که اثبات‌پذیر است و می‌تواند آزمون‌های تجربه‌پذیری را به راحتی پشت سر بگذارد. حال چگونه چنینی قوانینی وجود دارند؟ مگر نه این که تنها در صورت وجود خداوند است که قوانین ثابت به وجود می‌آیند؟ آن هم قوانینی که عین و صدقشان نیز ذهنی و وابسته به انسان نیست. بنابراین دو مقدمه خدا ناباور با یکدیگر سر سازش ندارند و باید بگوییم که هیچ قانونی نیاز به قانون‌گذار ندارد و اخلاق نیز همین داستان را دارد.

۴.۴ استدلال براساس آزمون علمی واقعیت (scientific test of reality)

برخی از فیلسوفان و دانشمندان همواره بر این ایده اصرار می‌ورزند که متافیزیک هیچ جایی در منظومه علم و دانش ندارد. علم تجربی تنها دستاویز و مسیر ما برای گام برداشتن در مسیر حقیقت است. به هیچ‌رو نباید پای ویژگی‌های اخلاقی را به ساحت علوم باز کرد. تنها چیزهایی می‌توانند وارد این بازی شوند که وجودشان را علم تجربی تأیید کند. بنابراین معیارهای عینی اخلاقی نیز هیچ محلی از اعتبار و توجه نخواهند داشت.

راس شفرلندو این استدلال مدافعان نظریه خطا را بدین شکل صورت‌بندی منطقی می‌کند:

۱. اگر علم تجربی توانایی تأیید وجود الف را نداشته باشد، در این صورت بهترین شواهد به ما می‌گویند الف وجود ندارد.

۲. علم تجربی یارای اثبات معیارهای عینی اخلاقی را ندارد.

۳. نتیجه: بهترین شواهد بیان‌گر این‌اند که معیارهای اخلاقی عینی وجود ندارند (Shafer-Landau 2019: 33).

همان‌گونه که از صورت‌بندی منطقی شفرلندو نیز برمی‌آید، این استدلال متأثر از رویکردی است که در آن علم‌پرستی حرف اول را می‌زند. رویکردی که تبیین همه چیزهای موجود در جهان را از ره‌گذر علم تجربی می‌بیند. بنابراین، اخلاق عینی هیچ شانس برای نجات در این تفکر ندارند؛ اما آیا مقدمات این استدلال صادق‌اند؟ آیا به واقع علم تجربی تنها معیار رسیدن به واقعیت است؟

راس شفرلندو بر این باور است که علم تجربی نیز محدودیت‌های خود را دارد. علم تجربی یارای آن را دارد که چیزهای بسیاری به ما بگوید، اما از عهده هرچیزی برنمی‌آید. برای نمونه، زمانی که علم تلاش می‌کند در باب اهداف اصلی زندگی و معیارهای غایی زندگی بشر سخن

بگوید زبانش قاصر است و عمق لازم را ندارد. شفرلندو برای نظر خود دلیلی نیز اقامه می‌کند، به این بیان:

(الف) یک ادعای صادق است، تنها اگر علم تجربی یارای تأیید آن را داشته باشد.

(الف) نمی‌تواند صادق باشد، زیرا علم تجربی یارای تأیید آن را ندارد.

(الف) یک گزاره علمی به‌شمار نمی‌آید.

حال باید به این نکته توجه کرد که ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم با تجزیه و تحلیل چیزهایی که می‌بینیم، می‌چشیم، و ... صدق این گزاره را مورد ارزیابی قرار دهیم. هیچ تحقیق و پژوهش آزمایشگاهی توانایی اثبات و تأیید آن را ندارد. پس از آن‌جا که (الف) کاذب است، می‌توان چنین نتیجه گرفت که حقیقت‌هایی را می‌توان یافت که علم تجربی یارای اثبات آن را به‌هیچ‌رو ندارد و مهم‌تر از آن، شاید حقایق اخلاقی نیز در زمره این‌گونه حقایق باشند. از طرفی، در پاره‌ای از موارد تنها فلسفه است که قادر به تأیید یک گزاره است. اگر بگوییم باور افراد به یک ادعای مشخص تنها زمانی موجه خواهد بود که علم تجربی توانایی اثباتش را داشته باشد، آن‌گاه نیز با مشکل روبه‌رو می‌شویم، چراکه علم تجربی نمی‌تواند آن را تأیید کند. بنابراین، این سخن که علم تجربی منبعی یگانه برای حقیقت است سخنی ثواب و درست نیست (ibid.).

شفرلندو با پاسخ دادن به استدلال‌های گوناگون و نشان دادن نارسایی استدلال‌ها روشن ساخت که تاجه‌اندازه عینیت در اخلاق و معرفت اخلاقی را دغدغه خویش می‌داند. او در مقاله خویش^۵ در سال ۲۰۰۵ می‌نویسد: «من بر این باورم که اخلاق به‌هیچ‌رو یک افسانه و یا داستان تخیلی نیست، بلکه اخلاق را عینی، آن هم به معنای قوی آن، می‌دانم» (Shafer-Landau: 107, 2005). در نگاه شفرلندو مفهوم عینیت باید به شکلی دقیق روشن شود. معیارهای اخلاقی عینی چیزهایی‌اند که در مورد همه صدق می‌کنند، حتی اگر مردم به آن باور نداشته باشند، حتی اگر مردم به آن‌ها بی‌تفاوت باشند، و حتی اگر اطاعت از آن‌ها نتواند خواسته و میل کسی را برآورده کند. میلیون‌ها حقیقت عینی وجود دارد؛ برای نمونه، «سیاره مشتری جرمی بیش‌تر از عطارد دارد»، «جان میلتون کتاب بهشت گم‌شده را نوشت»، و «گالیله مرده است». مهم نیست که من و شما در مورد این ادعاها چگونه فکر می‌کنیم، مهم نیست که ما به این ادعاها اهمیت می‌دهیم یا نه، و مهم نیست که باور به آن‌ها کدام‌یک از خواسته‌ها و امیال ما را برآورده می‌کند یا نمی‌کند. نظر شخصی و خرد متعارف (conventional wisdom) هیچ‌کدام نمی‌تواند این ادعاها را درست کند. آن‌ها حقیقت دارند و حتی اگر کسی آن‌ها را باور نکند،

آیا معرفت اخلاقی ممکن است؟ ... (محمدسعید عبداللہی و محمدعلی عبداللہی) ۱۰۵

صادق خواهند ماند. عینیت‌گرایی اخلاقی این دیدگاه است که برخی از معیارهای اخلاقی از نظر عینی درست‌اند و برخی ادعاهای اخلاقی از نظر عینی صادق‌اند. ادعاهای اخلاقی نیز زمانی صادق‌اند که دقیقاً به ما بگویند این معیارهای اخلاقی عینی چیست یا از ما چه می‌خواهند (Shafer-Landau 2012: 289-290).

فارغ از عیار و چگونگی پاسخ‌های فیلسوف معاصر آمریکایی در مواجهه با رویکرد نظریه‌پردازان خطا، تلاش راس شفرلندو در پیش‌کشیدن مهم‌ترین استدلال‌های مدافعان این نظریه و آشکار ساختن نارسایی‌ها و عقیم‌بودن آن‌ها گامی مهم در روشن‌ساختن این مهم است که دسترسی ما به معرفت اخلاقی امکان‌پذیر است و می‌توان به عینیت اخلاقی قائل بود. همان‌گونه که گذشت، در نظر شفرلندو قوی‌ترین برهان‌های نقادانه مدافعان نظریه خطا که اخلاق عینی و دلایل مطلق را به‌چالش می‌کشید، در بهترین شکل، عقیم و بدون نتیجه باقی ماندند. باری، این نکته نیز نباید از نظر دور بماند که سامان‌نیافتن استدلال‌های نظریه‌پردازان خطا بیان‌گر این هدف نیست که بگوییم اخلاق در شرایطی بسیار خوب و مناسب به‌سر می‌برد. از طرفی، در برخی موارد، مانند پاسخ به استدلال براساس آزمون علمی واقعیت، نحوه و عیار پاسخ تنها راه مخالف را می‌بست و بخشی از درستی ادعای مخالف را ویران می‌کرد، اما به‌هیچ‌رو اثبات نمی‌کرد که ارزش‌های اخلاقی عینی وجود دارد، اما پاسخ‌های یادشده به استدلال‌ها دست‌کم این سود را دارد که نشان دهد شکاکیت و عدم امکان معرفت اخلاقی نباید پیش‌فرض اولیه درباب اخلاق باشد.

۵. نتیجه‌گیری

از آن‌چه در بخش‌های گذشته آمد نکات زیر را می‌توان به‌عنوان نتیجه نام برد:

۱. مسئله معرفت اخلاقی آن اندازه اهمیت دارد که رویکرد یک فیلسوف اخلاق در این زمینه ربط و نسبتی وثیق با دیگر گستره‌های فلسفه اخلاق دارد. بی‌گمان تازمانی‌که فیلسوف اخلاق موضع خویش را درباب این مسئله روشن نسازد، نمی‌تواند در دیگر حیطه‌های فرااخلاق، اخلاق هنجاری، و اخلاق کاربردی ایده‌های خود را بیان کند. یکی از مهم‌ترین رویکردهای شک‌گرایانه که سویه‌ای معرفت‌شناسانه دارد نظریه خطاست. سخن اصلی در این مقاله بر سر شکی است که می‌تواند تمام اعتماد ما به اخلاق را زیر سؤال ببرد؛ نوعی آشفتگی که به محتوای مسئله‌ای خاص در اخلاق ارتباط ندارد، بلکه به وضعیت آن مربوط می‌شود؛ این

نگرانی که شکاکیت اخلاقی انکار معیارهای اخلاقی و عینی صحیح است و اخلاق دربردارنده هیچ‌گونه اقتدار واقعی و معرفت اخلاقی نیست.

۲. نظریه خطامحور درباب اخلاق رویکردی است مبتنی براین که کسانی که از زبان اخلاق استفاده می‌کنند در بسیاری از موقعیت‌ها ادعاهایی را بیان می‌کنند که خطا را در پی دارد. مفاهیم موجود در فلسفه اخلاق شیوه‌ای نادرست و همراه با خطا را برای تلقی عالم یا کاربست تعقل عملی پیش‌پای ما قرار می‌دهد. این نظریه به تأثیرگذارترین وجه خود از سوی مکی مطرح شده است. مکی معتقد است که ما با مشکلی معرفت‌شناسانه روبه‌رویم که دشواری فهم و درک ما از ارزش‌های اخلاقی را به‌رخ می‌کشد. وی بر این باور است که هنگامی که عامل اخلاقی از احکام اخلاقی سخن می‌گوید، نباید تصور کرد که از وصفی عینی حکایت می‌کند؛ چنین چیزی وجود ندارد و بنابراین تمامی ادعاهای اخلاقی کاذب‌اند.

۳. راس شفرلندو بر این باور است که نظریه خطا بر سه ادعای بنیادین استوار می‌شود که نتیجه آن این است که هیچ معرفت اخلاقی‌ای وجود ندارد و در نتیجه از آن‌جا که حقیقت اخلاقی‌ای نمی‌توان یافت و معرفت نیز برای پدیدآمدن نیاز به حقیقت دارد، بنابراین نباید بیهوده به دنبال معرفت اخلاقی بود. با توجه به نظریه خطا، اگر کسی خود را متعهد به اخلاق بداند، دچار خطایی بزرگ شده است. طبق این رویکرد تمامی دیدگاه‌های اخلاقی به یک میزان تهی از هرگونه حقیقت و درستی‌اند. همه نظریه‌پردازان و مدافعان نظریه خطا بر این خطای مشخص تمرکز کرده‌اند و بر این باورند که آن خطای ویران‌گری که اخلاق را یک‌سره نابود می‌کند این پیش‌فرض است که شاخص‌های اخلاقی عینی‌ای می‌توان یافت که از ره‌گذر آن‌ها دلایلی مطلق فراچنگ آوریم. اگر مدافعان نظریه خطا بتوانند با مدعاهای خود ثابت کنند که چنین پیش‌فرضی خطاست، می‌توانند از بی‌اعتباری اخلاق سخن بگویند. از طرفی، دو مسئله محوری دیگر نیز وجود دارد که ایده‌پردازان نظریه خطا باید توضیح قانع‌کننده‌ای درباب آن ارائه دهند: نخست آن‌که پذیرش اخلاق در گرو التزام به عینیت اخلاقی و مطلق‌بودن دلایل اخلاقی است و دوم آن‌که حتی در فرضی که اخلاق بر این دو پیش‌فرض بنا شده باشد، دست‌کم یکی از این دو پیش‌فرض کاذب است. شفرلندو با بررسی استدلال‌های مدافعان نشان می‌دهد که مدافعان نظریه خطا نمی‌توانند ره به جایی برند.

۴. شفرلندو با تحلیل هرکدام از مقدمات استدلال‌های مختلف مدافعان نظریه خطا نارسایی و ناکارآمدی این مقدمات و در نتیجه استدلال‌ها را آشکار می‌سازد. وی بیان می‌کند که نظریه‌پردازان مسئله خطا در اخلاق نمی‌توانند با چنین استدلال‌هایی خطا بودن این پیش‌فرض را

آیا معرفت اخلاقی ممکن است؟ ... (محمدسعید عبداللہی و محمدعلی عبداللہی) ۱۰۷

که «معیارهای اخلاقی عینی ای وجود دارد که می توان توسط آن ها دلایلی مطلق به دست آورد» نشان دهند. از این رو معرفت اخلاقی وجود دارد و می توان از اخلاق عینی سخن گفت.

پی نوشت ها

۱. کتاب های زیر از سه فیلسوف توانمند به روشن تر شدن هر چه بیش تر بحث نظریه خطا کمک می کنند.

Mackie, J. L. (1977), *Ethics: Inventing Right and Wrong*.

Joyce, R. (2001), *The Myth of Morality*.

Olson, J. (2014), *Moral Error Theory: History, Critique, Defence*.

۲. شفرلندو بارها در آثار خود نام این فیلسوف را به میان آورده و به بررسی و تحلیل آرای او می پردازد. برای نمونه بنگرید به Shafer-Landau 2005: 108.

۳. بنگرید به فصل اول کتاب ریچارد جویس با عنوان «نظریه خطا و انگیزه» و فصل دوم کتاب «نظریه خطا و دلایل».

۴. برای مطالعه بیش تر درباره دلایل مطلق و تحلیل این مفهوم از نظر برخی فیلسوفان نامدار بنگرید به:

Mackie 1977: 35; Joyce 2001: 5; Dreier 1997: 84; Olson 2010: 64-65

5. Error Theory and the Possibility of Normative Ethics.

کتاب نامه

بلکبرن، سایمون (۱۳۹۹)، *نظریه خطامدار درباره فلسفه اخلاق، دانش نامه فلسفه اخلاق*، ویرایش پل ادوارز، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران: سوفیا.

پاپ، دیوید (۱۳۹۹)، *شکاکیت اخلاقی، دانش نامه فلسفه اخلاق*، ویرایش پل ادوارز، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران: سوفیا.

ناتن، دیوید (۱۳۸۳)، *نگاه اخلاقی، درآمدی به فلسفه اخلاق*، ترجمه حسن میان داری، تهران: سمت.

Brink, David (1986), "Externalist Moral Realism", *The Southern Journal of Philosophy*, vol. 24, Supplement: 23-41.

Dreier, J. (1997), "Humean Doubts about the Practical Justification of Morality", in: *Ethics and Practical Reason*, G. Cullity and B. Gaut (eds.), 81-100, Oxford: Oxford University Press.

Joyce, Richard (2001), *The Myth of Morality*, Cambridge University Press.

Joyce, Richard (2021), "Moral Anti-Realism", in: *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*: <<https://plato.stanford.edu/archives/win2021/entries/moral-anti-realism/>>.

- Kalf, Wouter Floris (2018), *Moral Error Theory*, Palgrave Macmillan.
- Mackie, John Leslie (1977), *Ethics: Inventing Right and Wrong*, New York: Penguin.
- Mackie, John Leslie (1988), "The Subjectivity of Values", in: *Essays on Moral Realism*, Geoffrey Sayre McCord (ed.), New York: Cornell University Press.
- McDowell, John Henry (1998), *Mind, Value, and Reality*, London: Harvard.
- Olson, J. (2014), *Moral Error Theory: History, Critique, Defence*, Oxford.
- Olson, J. (2010) , "In Defence of Moral Error Theory", in: *New Waves in Metaethics*, M. Brady (ed.), 62-84. London: Palgrave Macmillan.
- Pojman, Louis, P. (2011), *Ethics Discovering Right and Wrong*, USA: Wadsworth.
- Sayre-McCord, G. (2010), "Moral Skepticism in the Routledge Companion to Epistemology", Stiven Bernecker and Duncan Pritchard (eds.), 464-474, Routledge.
- Shafer-Landau, Russ (2003), *Moral Realism: A Defence*, Oxford University Press.
- Shafer-Landau, Russ (2005), "Error Theory and the Possibility of Normativ Ethics", *Philosophical Issues*, vol. 15, Normativity, 107-120
- Shafer-Landau, Russ (2012), *Fundamentals of Ethics*, Oxford: Oxford University Press.
- Shafer-Landau, Russ (2018), *Living Ethics: An Introduction with Readings*, Oxford: Oxford University Press.
- Smith, M. (1994), *The Moral Problem*. Oxford: Oxford University Press.
- Smith, M. (2006), "Beyond the Error Theory", in: *A World without Values Essays on John Mackie's Moral Error Theory*, Richard Joyce and Simon Kirchin (eds.), Springer Dordrecht Heidelberg London New York
- Sturgeon, Nicholas (1986), "What Difference Does It Make Whether Moral Realism Is True?", *The Southern Journal of Philosophy*, vol. 24, Supplement: 115-141